جلسه 1506

دوشنبه 13/09/96

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

دلیل پنجم بر اصالة الصحة که عمده دلیل آن هست دعوای سیره قطعیه بر ترتیب آثار صحت است بر اعمالی که ازد مردم صادر می شود چه عقود و ایقاعات و چه عبادات و چه سائر اعمال، ولو یقین به صحت آن نکنند.

اگر مردی زنش را طلاق بدهد بالمباشرة یا بالتوکیل، و دیگران شک کنند که آیا شرائط طلاق را مراعات کرد، مثلا شاعدین عدلین در مجلس طلاق بود یا نبود، یا مثلا خلوّ از حیض، خلوّ از طهر مواقعه که شرط صحت طلاق است مراعات شد یا نشد، به این شک اعتناء نمی کنند و ازدواج می کنند با این زن.

یا اگر شک کنند در اینکه ازدواج این زن و این مرد صحیح بود یا نبود، اقدام نمی کنند بر ازدواج با این زن، بلکه حکم زن شوهر دار را بر او بار می کنند.

یا تطهیر دیگران نسبت به متنجس ولو مشکوک باشد که آیا طبق شرائط تطهیر کرده اند یا نه، محکوم به صحت است در سیره قطعیه.

یا مردم پشت سر امام جماعت نماز می خوانند با اینکه شک دارند که نمازش صحیح است یا نه.

این سیره، سیره عقلائیه است، اختصاص به مسلمین ندارد بلکه عقلاء هم همینطورند احکام عمل صحیح را بار می کنند بر فعل صادر از دیگران که صحیح بودن آن برای دیگران منشأ اثر هست. واینکه در کلام مرحوم آقای خوئی گاهی تعبیر می شود به سیرة المسلمین یعنی سیره مشترعه، این مراد سیره متشرعه بالمعنی الاعم است در مقابل سیره متشرعه بالمعنی الاخص أی بما هم متشرعه، سیره متشرعه بالمعنی الاعم یعنی ولو من حیث أنهم عقلاء.

فرقش با سیره عقلائیه این است که از استمرار این سیره بین مسلمین به برهان إنّ کشف می کنیم عدم ردع را، نیاز نیست برهان عقلی بیاوریم که شارع ردع نکرده است، والا طبق حساب احتمالات اگر ردع می کرد اهتمام به ردع امام داشتند و این ردع به ما واصل می شد. نخیر، قطعا ردعی رخ نداده است، والا مسلمین بما فیهم اصحاب ائمه که ملتزم بودند به تبعیت از ائمه مرتدع می شدند.

در رابطه با این سیره آقای سیستانی مطالبی دارند که ما عرض می کنیم، ایشان خلاصه مطلبشان این است:

می گویند ما یک صحت به نظر عامل داریم، یعنی خود آن امام جماعت که نماز می خواند، یا زوج که طلاق می دهد، و یک صحت به نظر حامل داریم یعنی من مکلف که می خواهم حمل کنم فعل آن عامل را بر صحت. قدر متیقن این است که سیره عقلائیه بر این هست که حمل می کنند فعل غیر را بر صحیح به نظر خود آن غیر، اما اینکه صحیح هم هست به نظر من مکلف که می خواهم فعل غیر را حمل به صحت کنم، این سیره عقلائیه بر آن ثابت نیست.

نفرمائید که با توجه به اینکه ما علم داریم که اختلاف هست در نظر بین مردم، نظر عامل با نظر حامل علم هست که مختلف است یا لااقل محتمل است که مختلف باشد، اگر بنا باشد که ما اصالة الصحة را به نظر عامل جاری بدانیم به چه درد حامل می خورد؟ حامل فقط می تواند آثار صحیح بودن این عمل را به نظر خود آن عامل جاری کند، اما آثار صحیح بودن این عمل را واقعا نمی تواند بار کند، نمی تواند این مأموم پشت سر این امام نماز بخواند، چون موضوع جواز اقتداء صحت نماز امام هست به نظر مأموم نه به نظر خودش، والا خودش اصالة الطهارة جاری کرد در آب وضوء، در حالی که من مأموم می دانم که آن آب نجس است، آیا می توانم نماز بخوانم پشت سر او؟ یا او طبق تقلید خودش غسل جمعه را مجزی از وضوء می داند، غسل جمعه کرد آمد ایستاد نماز خواند، من که غسل جمعه را مجزی از وضوء نمی دانم می توانم به او اقتداء کنم؟ ابدا، باید نماز امام به نظر مأموم صحیح باشد نه فقط به نظر خودش. یا طلاق زوج باید به نظر دیگران صحیح باشد تا بتوانند با مطلقه او ازدواج کنند، والا زوج می گوید به نظر من این طلاق صحیح است من کاری به نظر دیگران ندارم، اینکه کافی نیست برای ترتیب آثار طلاق صحیح توسط دیگران. و هکذا.

اشکال این است که آقای سیستانی می گویند ممکن است کسی به ما بگوید که شما که انکار می کنید سیره عقلائیه را بر اصالة الصحة به این معنا که عقلاء آثار عمل صحیح واقعی را بار کنند بر فعل غیر، بلکه فقط می گوئید عقلاء می گویند این فعل به نظر خود فاعل انشاء الله صحیح واقع شد. خب اینکه این مشکل اختلال نظام را برطرف نمی کند.

ایشان در جواب گفته اند که چرا، مشکل برطرف می شود، زیرا:

 اولا: خیلی از مردم غافلند، شک نمی کنند در صحت فعل غیر، ما خیلی از موارد که می رویم نماز جماعت شرکت می کنیم در هنگام نماز اصلا شک نداریم در صحت نماز امام، غافلیم، یا عقد یا ایقاعی که دیگران انجام می دهند خیلی از موارد ما اصلا ملتفت نیستیم تا شک بکنیم در صحت این عقد یا ایقاع، کثیری از مردم غافلند اصلا شک نمی کنند در صحت و فساد فعل غیر. می بیند که غسال این میت را غسل داد آیا این مردم شک می کنند در صحت غسل؟ کسانی شک می کنند که ذهنشان مشوب است به مسائل شرعی که غسل که باید به ماء سدر باشد آیا باید این آب اطلاق خارج نشود کما علیه السید الخوئی یا باید از اطلاق خارج بشود کما علیه بعضهم. یا ترتیب بین سر و گردن و طرف چپ و راست میت باید مراعات شود، این مسائل را که ما می شنویم می گوئیم آیا این غسالها مراعات می کنند این شرائط را، لذا شک می کنیم. اما نوع مردم فکر مصیبتش هست یا فکر آن چکهای مرحوم است که باید پاس بکند، فکر این نیست که غسل این میت صحیح واقع می شود یا غیر صحیح، اصلا شک نمی کند.

افرادی هم که توجه می کنند به صحت و فساد فعل غیر، عده زیادی مطمئن می شوند به اینکه فعل غیر صحیح است، خیلی از این مردم که پشت سر بزرگان نماز می خوانند مطمئن هستند که این نماز نماز صحیح است، آرزو می گنند که بتوانند یکی از آن نمازها را بخوانند. بله عده ای هستند ملتفت می شوند و شک می کنند در صحت فعل غیر. پس اختلال نظام تا حالا پیش نیامد، کثیری از افراد غافلند وآنهایی هم که ملتفتند مطمئن می شوند به صحت فعل غیر. وکیل می گیرد در إجراء عقد نکاح، اصلا شک نمی کند، غافل هم نباشد مطمئن می شود وثوق پیدا می کند که عقدی که این وکیل انجام داد عقد صحیح بود.

اما آن اقلیتی که شک می کنند آنها هم یک قواعدی هست که اگر آن قواعد را در نظر بگیرید می بینید که مشکل اختلال نظام حل می شود و دیگر با وجود آنها سیره بر اصالة الصحة احراز نمی شود. یکی از آن قواعد قاعده فراغ است، کلما شککت فیه مما قد مضی فأمضه کما هو، بعد از فراغ از عمل شک در صحت اعتناء نمی شود، این اطلاق دارد، ندارد کلما قد شککت فیه مما قد مضی من افعالک، بلکه ولو فعل الغیر باشد، چه شک بعد الفراغ مربوط به فعل خود مکلف باشد یا مربوط به فعل غیر باشد، این مجریا قاعده فراغ است به شرط اینکه شکت در صحت فعل غیر بعد فراغه من العمل باشد نه در اثناء آن.

قاعده دوم: قاعده ید است، خیلی از موراد همین قاعده ید مشکل را حل می کند، که این را توضیح دادیم، خب این مبیع در ید مشتری قرار می گیرد، حالا اصالة الصحة بیع را تصحیح نکند قاعده ید می گوید این مبیع مال مشتری است، چون بایع که تنازع ندارد با او عادة، قاعده ید می گوید هذا المبیع ملک للمشتری ولو اصلا در صدور عقد بیع شک بکنیم تا چه برسد به اینجا که اصل عقد محرز است شک در صحت آن داریم. یا قاعده ید در مورد استیلاء شخصی بر یک زن، می گوید که این زوجه اوست همانطور که محقق اصفهانی گفت. این هم برخی از مشکل را حل می کند.

قاعده سوم: قاعده سوق المسلمین در مورد تذکیه لحم، این هم مقداری دیگری از مشکل را حل می کند که شک در صحت ذبح هست، نیاز به اصالة الصحة نداریم، ولو اصل ذبح مشکوک باشد احتمال بدهیم این مرغ بر اثر خفگی مرد و این آقا آمد گوشتش را گذاشت در معرض فروش، خب اصل ذبح مشکوک است اصالة الصحة ندارد، ولکن سوق المسلمین اماره تذکیه است ولو اصل مذبح معلوم نیست شاید اصلا ذبح یعنی فری اوداج اربعه نکرده است.

قاعده چهارم: السنة لاتنقض الفریضه است، خیلی از موارد احتمال خلل در فعل غیر مربوط به غیر ارکان است، احتمال می دهیم این آقا که ذبح کرد با چاقوی استیل ذبح کرد، اینکه چاقوی در ذبح آهن باشد این در قرآن که نیامده است که، این سنت است، السنة لاتنقض الفریضة. یا اینکه این امام جماعت ترتیب بین اعضاء را در غسل مراعات نکند خب عمدی که نیست فوقش عن عذر است، ترتیب در اعضاء غسل که در قرآن نیامده، السنة لاتنقض الفریضة. اگر احتمال بدهید که این آقا لا عن عذر خلل رسانده به این سنن، خب اولا فرض این است که این امام جماعت عادل است لاعن عذر این کار را نمی کند، ثانیا ما که اصالة الصحة به نظر خود عامل را قبول داریم که مورد سیره عقلائیه است، پس از نظر خود عامل این غسل صحیح است، یعنی اگر هم اشکال دارد عن عذر است، خب خیلی از موارد اشکال مربوط به سنن و غیر ارکان می شود، السنة لاتنقض الفریضة، واین هم که اختصاص به خصوص نماز ندارد قاعده عامه است، ولذا مثالی که زدیم از ذبح مثال زدیم از غسل مثال زدیم.

سؤال وجواب: این نماز صحیح است، اگر بدانیم که او غسل کرد بدون رعایت ترتیب، می توانیم به او اقتداء کنیم، چون او معذور است و واقعا غسلش صحیح است. اما قرائت حسابش جداست، چون امام قرائت را از طرف مأموم تحمل می کند یحمله الامام یضمنه الامام، ولذا باید قرائتش صحیح به نظر مأموم هم باشد، چون قرائت را امام تحمل می کند، اما غیر قرائت باید نمازش صحیح باشد واقعا، ولو صحیح اختیاری نباشد. مثلا وضوء جبیره ای گرفت آمد نماز خواند وظیفه اش است چه اشکال دارد. اما در مورد اینکه به نشسته نمی شود اقتدا کرد نص خاص داریم که القاعد لا یؤمّ القائم نشسته امام برای ایستاده نباید بشود.

قاعده پنجم: قاعده احترام به قوانین سائر ادیان و مذاهب. همان قاعده الزام را ایشان اسمش را عوض کرده، چون می گوید من قاعده الزام را قبول ندارم، می گوید آن چیزی که من قبول داریم قاعدة الاقرار است. بعد می گویند قاعدة الاقرار یعنی اینکه روایات دلالت کرده و بناء عقلاء هم بر این است که کسانی که حق زندگی دارند در سایه حکومت دینی یا حکومت حق، مؤمنین هم باید به قوانین آنها احترام بگذارند. ذمی می رود خمر می فروشد به ذمی دیگر، خنزیر می فروشد، پولش را می دهد به شما می گوید ببخشید من به شمای برادر مسلمان بدهکار بودم، شما هم تشکر می کنید یک میلیون پول خنزیر را که فروخته در جیبتان می گذارید، هذا له حلال برای شما حلال است، یا ازدواجی که می کند طلاقی که می دهد باید به آن احترام بگذاریم. این هم بخشی از مشکلات را حل می کند، ولو آن نکاح صحیح نیست به نظر ما، اما در دین او صحیح است.

این فرقش با قاعده الزام چی شد؟ جواب: قاعده الزام یک معنای موسعی دارد، نمی خواهیم وارد آن بحث شویم، ایشان قاعده الزام را قبول ندارد، بجایش دو قاعده دیگر را می گوید:

قاعدة الاقرار، که در مورد نکاح و طلاق و یا بیع الخمر و الخنزیر بینهم است، به این می گوید قاعده اقرار. اقرار یعنی اقروهم علی دینهم، یعنی لاتنکروا علیهم بلکه بپذیرید از آنها این مطلب را، امر زواج و طلاق وبیع و شرائشان را. ولو بدانم طلاق و ازدواجشان چطور است باز هم حکم و آثار صحیح بار می کنم دیگر نیاز ندارم به اجراء اصالة الصحة. بله اگر شک کنم این طلاق کافر از نظر خودش صحیح است یا صحیح نیست ایشان می گوید خب من در این که پذیرفتم سیره عقلائیه را بر اصالة الصحة فی نظر العامل، این را که من پذیرفته ام، بحث در اصالة الصحة واقعیه یا به تعبیر دیگر اصالة الصحة فی نظر الحامل هست، ما می گوئیم او سیره عقلائیه بر طبقش نیست، این قواعدی که می گوئیم در خیلی از موارد از این اصالة الصحة الواقعیة ما را بی نیاز می کند.

سؤال: با این قواعددیگر به اصالة الصحة به نظر عامل هم نیاز نمی شود؟ جواب: نخیر، به قول آقایان شاید اطلاث این کافر طلاقی که داد طبق مذهب خودش هم باطل است، اینجا قاعده اصالة الصحة فی نظر العامل را که ایشان قبول دارد جاری می کنیم بعد می گوئیم خب همان صحت فی نظر العامل کافی است طبق قاعده اقرار.

قاعده دوم که ایشان بجای قاعده الزام گذاشته المقاصة النوعیه است، ولذا اگر منهاج الصالحین را ببینید بجای قاعده الزام می گوید قاعدة الاقرار و المقاصة النوعیة. المقاصة النوعیة یعنی اگر در محیطی که قوانین غیر مسلمین یا قوانین غیر مؤمنین بر ما حاکم است، مثلا یک شیعی در یک کشوری زندگی می کند که طبق قوانین اهل سنت ارث را تقسیم می کنند، ولذا چه بسا این شیعی یا یک شیعی دیگر حقش طبق فقه شیعه ضایع می شود، از ارثش محروم می شود چون در فقه اهل سنت او مستحق ارث نیست، شارع فرموده است چون اینها شما را اخذ می کنند و این مال را از شما می گیرند خذوا منهم کما یأخذون منکم. البته مقاصه نوعیه است نه مقاصه شخصیه، من الحمد لله مبتلا به این مشکل نشدم، اتفاقا شانسم زد طبق قانون عامه (اگر در کشوری زندگیکنم که فقه عامه حاکم است) من سهم بیشتری از ارث می برم اکثر از آنچه که خدا برای من تعییین کرده است طبق فقه شیعه، ولکن طبق دین ما می گوید که بالاخره شیعه در این محیط محکوم است، ولو تو محکوم نشدی و تو الحمد لله شانس داشتی سهم الارث بیشتری به تو دادند، ولی رد یک محکمه دیگر یک برادر شیعی را از ارثش محروم کردند طبق همین فقه اهل سنت، خذوا منهم کما یأخذون منکم. به این می گویند مقاصه نوعیه. البته به شرط اینکه سائر وراث شیعه نباشند، یعنی سائر وراث سنی اند فقط این وارث شیعه است، فقه عامه به او گفت تو ارث بیشتری را مستحقی، خذوا منهم، بگیر، چون در این کشور فقه عامه حاکم است یا فقه کفار حاکم است، به این می گویند المقاصة النوعیة. البته ایشان قاعدة الاقرار را جانشین اصالة الصحة می داند نه المقاصة النوعیه را، ما می خواستیم توضیح بدهیم که چرا ایشان بجای قاعده الزام می گوید قاعدة الاقرار و المقاصة النوعیة.

قاعده ششم: قاعده من ملک شیئا ملک الاقرار به است. این یک قاعده عقلائیه است، کسی که ولایت دارد بر یک عقدی یا ایقاعی، قولش نافذ است. زوج بیاید بگوید طلقت زوجتی، قولش نافذ است. کسی که در اصل طلاق قولش نافذ است، چون ملک شیئا یعنی این زوج ملک الطلاق أمر الطلاق بیده، من ملک شیئا ملک الاقرار به یعنی ملک ادعائه، کسی که ولایت دارد بر یک عقدی یا ایقاعی، اقرار یعنی ادعاء او نسبت به آن مطلب مسموع است، زوج بیاید بگوید زوجه ام را طلاق دادم، خب زوجه می گوید شاید دروغ می گوید. اصل وقوع طلاق مشکوک است اما مسموع است ادعای زوج در اصل وقوع طلاق، تا چه رسد به جائی اصل وقوع طلاق متیقن است صحت او مشکوک است، اینکه به طریق اولی قاعده من ملک شاملش می شود. خب نیازی نداریم اینجا به اصالة الصحة.

قاعده هفتم: قاعده ائتمان است، ایشان می گوید: برخی از روایات می گوید امین ا متهم نکنید، صاحب العاریة مؤتمن، صاحب البضاعة مؤتمن، خب شامل وکیل هم می شود. آقا این وکیل آمد ادعایی کرد او را متهم نکن، بعضی گفته اند معنایش این است که اگر گفت من این عقد را انشاء کرده ام او را متهم نکن که تو دروغ می گوئی، وکیل توست در امر بیع و شراء، آمد گفت بعت اشتریت، او را متهم نکن نگو تو دروغ می گوئی. برخی این را قائلند، ایشان موضعش را مشخص نمی کند می گوید برخی این را قائلند. خب ما هم احتمال می دهیم که این حرف درست باشد که امین قولش مسموع است. ربطی به اصالة الصحة ندارد. البته خود ایشان در فقه این قاعده را قبول ندارد.

سؤال وجواب: نیاز به اصالة الصحة نیست، شاهدش این است که اگر در اصل وقوع عقد شک کردیم باز قول امین طبق این نظر مسموع است، پس معلوم می شود که مشکل ما با اصالة الصحة اینجا حل نمی شود با چیز بهتری حل می شود. نگوئید که اگر اصالة الصحة را قائل نشدید دنیا خراب می شود، نه، ما جوری می گوئیم که نه دنیا خراب شود نه آخرت.

قاعده هشتم: این است که از روایت مرسله یونس که مشهور به او فتوا می دهند ظاهر می شود که پنج چیز است که ظاهر حال در او معتبر است:

1- الولایات، ظاهر حال این است که این متولی این موقوفه است، خب من که نمی دانم، مردم می گویند، شاید دروغ است، نامه جعلی زده یا نامه یک متولی واقعی را دزدیده گذاشته تو جیبش آمده اینجا متولی شده، به هم نشان می دهد، شاید دروغ است، ولی ظاهر حال این است که متولی است.

2- المناکح، ظاهر حال این است که این آقا شوهر این زن است، یا ظاهر حال مسلم این است که ازدواجش صحیح است.

3- المواریث، ظاهر حال این است که این فرزند فلانی است پس از او ارث می برد.

4- الذبایح، ظاهر حال مسلم این است که ذبحش طبق کیفیت شرعیه است.

5- الشهادات، ظاهر حال این است که این عادل است.

پس در پنج چیز ظاهر حال معتبر است، یعنی طبق ظاهر حال حکم می کنیم در این پنج چیز. خب این هم برخی از مشکل اصالة الصحة را برطرف می کند.

ایشان فرموده علاوه بر این هشت قاعده، یک سری موارد اصلا استصحاب حالت سابقه اثبات صحت می کند، استصحاب می گوید هنوز این آقا مالک است، اثبات می کند که بیع او بیع مالک است.

با وجود اینها اینکه بگوئیم اگر ما اصالة الصحة را قبول نکنیم اختلال نظام پیش می آید این اصلا حرف نادرستی است، ولذا ایشان می گوید من سیره عقلائیه را هم بر اصالة الصحة به این معنایی که آقایان می گویند قبول ندارم.

**اقول:** این فرمایش ایشان ناتمام است. چرا؟

برای اینکه اولا: ایشان یک سری قواعد تعبدیه را مطرح کرد، بحث ما در سیره عقلائیه است، ایشان می گویند برخی از مشکلات با قاعده فراغ که از موثقه ابن بکیر استفاده کردیم حل می شود، یعنی عقلاء اول نتوانستند مشکل خودشان را حل کنند بعد شارع می گوید که خب الحمد لله من برای امت خودم قاعده فراغ جعل کردم قاعده فراغ هم اعم است از شک در صحت فعل نفس یا شک در صحت فعل غیر بعد الفراغ، کل ما شککت فیه مما قد مضی فأمضه کما هو. حالا مشهور این معنا را نفهمیده اند خب نفهمیده اند ما چکار کنیم ما می فهمیم.

یا السنة لاتنقض الفریضة. این قاعده تعبدیه است، اینها که جایگزین سیره عقلائیه نمی شود. بحث ما در این است که اگر سیره عقلائیه بر اصالة الصحة نباشد اختلال نظام عقلائی پیش می آید می خواهیم سیره عقلائیه اثبات کنیم.

سؤال وجواب: قاعده فراغ را ایشان عقلائی نمی داند آن هم قاعده فراغی که در شک در صحت فعل غیر بعد الفراغ باشد. سیره عقلائیه بر اصالة الصحة است، حالا شارع یک قواعد تعبدیه ای دارد بعدها این قواعد تعبدیه را آورده بگوئیم پس کشف می کنیم سیره عقلائیه نبوده، و چون این قواعد بوده است دیگر نیازی به آن سیره نیست.

ثانیا: ما بفهمیم که ایشان اصلا با این مطلب به چه نتیجه ای می خواهد برسد؟ اصالة الصحة به نظر عامل را که قبول دارد، می گوید این سیره عقلائیه است. این را که صریحا می گوید. در جائی که نمی دانیم عامل با ما که حامل هستیم اختلاف نظر دارد یا ندارد، اینجا هم می گوید اصل عقلائی این است که اختلاف نظر ندارد، این را هم به عنوان یک اصل عقلائی می پذیرد. پس یک فرض این است که عامل و حامل علم داریم اتحاد نظر دارند، خب دیگر اصالة الصحة به نظر عامل و اصالة الصحة به نظر حامل یکی می شود. فرض دوم این است که شک داریم در اختلاف نظر بین عامل و حامل یا نه، اینجا هم ایشان سیره عقلائیه را بر عدم اعتناء به این شک قبول می کند، می گوید سیره عقلائیه بر این که به این احتمال که شاید نظر عامل با نظر من حامل اختلاف باشد عقلاء به این شک اعتناء نمی کنند، اینجا هم که سیره عقلائیه را می پذیرد.

فرض سوم علم به اختلاف نظر بین من حامل با نظر عامل است. خب یک وقت اختلاف نظر به تباین است، آن چیزی که او صحیح می داند من باطل می دانم و آن چیزی که من صحیح می دانم او باطل می داند، خب نوع آقایان هم که اینجا اصالة الصحة را قبول ندارند، چون تضاد است بین نظر من و نظر عامل، حتی محقق همدانی هم که خیلی توسعه داده در اصالة الصحة اینجا را قبول ندارد.

اما در جائی که تباین نیست بین دو نظر، بلکه عموم و خصوص مطلق است، این امام جماعت غسل با رعایت ترتیب را صحیح می داند غسل بدون رعایت ترتیب بین طرف راست و چپ را هم صحیح می داند، اما من می گویم نه، فقط غسل با رعیات ترتیب صحیح است، نسبت می شود عموم و خصوص مطلق. صحیح به نظر این امام اوسع است، واحتمال می دهم این امام همان غسلی را که من صحیح می دانم اختیار کرد نه آن غسلی که خودش صحیح می داند. مثل اینکه مرحوم استاد بخاطر همین شبهات در درس فرمود: من غسل خودم غسل بدون رعایت ترتیب بین طرف راست و چپ را صحیح می دانم ولی در عمرم یک بار هم آنجور غسل نکرده ام تا خیال ماها که می خواستیم پشت سر ایشان نماز بخوانیم راحت بشود. خب اگر اینجور است خیلی ها اصالة الصحة را قبول نکرده اند، آقای خوئی قبول نکرده، امام قبول نکرده، فرموده اند وقتی می دانیم نظر عامل با ما فرق می کند سیره بر اصالة الصحة محرز نیست. اتفاقا خود آقای سیستانی در اینجا سیره مسلمین را قبول کرده، فرموده سیره خارجیه این است که می بینیم مردم نماز می خوانند پشت سر این امام جماعت، سیره مسلمین را قبول کرده، یعنی ایشان روشن نیست که اینجا به چه نتیجه ای می خواهد برسد و کجا را می خواهد خراب کند. فقط این مثال اخیر است که در این مثال اخیر هم اتفاقا ایشان سیره عقلائیه را که منکر شده سیره متشرعه را قبول کرده است، می گوید پشت سر این امام جماعت نماز می خوانند با اینکه می دانند نظر او در غسل یک نظر ساده تر و آسان تری هست. تأمل بفرمائید انشاء الله تا فردا.